

«کدام شاه شجاع؟» و دیدگاه ها

کدام شاه شجاع؟ نام نسکی است، که در خزان سال ۱۳۸۹ در شهر هرات به چاپ رسید. این نسک که با پیش گفتاری از کدبان نصیر مهرین آغاز می شود، سنجشی بر دیوان شاه شجاع است. دیوانی که به نام دیوان شاه شجاع درانی نامدار شده است، برای نخستین بار در سال ۱۳۰۸ خورشیدی به فرمایش یک بازرگان هندی در لاهور به چاپ رسیده است. چنانکه در نسک کدام شاه شجاع؟ آمده است همخوانی و همسازی تن نامه ی این دیوان سه - چهار سده کهن سال تر از سده ی زیست شاه شجاع درانی است. از این رو، میان این دیوان و شاه شجاع درانی هیچ پیوندی به چشم نمی خورد. نه دانش نوشتار این دیوان به هنگام زیست شاه شجاع درانی می خواند و نه هم پدیده های که در سروده ها به کار برده شده است، پیوندی به درانی و روزگارش دارد.

* نسک کدام شاه شجاع؟ و سنجش نصیر مهرین «درنگی بر ناباوری چکاوک» در تارنمای گفتمان و کابل نات شماره ۱۴۱، سال هفتم ۲۰۱۱ / ۴ / ۱ به چاپ رسیده است.

پدیده های که در دیوان به کار رفته است، بیشتر به دانش نوشتار سده های هفت و هشت خورشیدی نزدیک است. برای نمونه پدیده های که در تک چامه ی زیر به کار برده شده است، مانند دیر، صومعه، ترسا، رند و پارسا نزدیکی به دانش نوشتار پایان سده ی دوازدهم خورشیدی ندارد و هیچگونه همتباری با دانش نوشتار درانی ها ندارد (برگه ۱۰):

می پرستندت به دیر و صومعه

مومن و ترسا و رند و پارسا

در کنار نام بردن پدیده های پارسی، مانند شیراز، ترک یغمایی، میخانه ی شیراز و ... که بیشتر ویژه ی ایران است، در برگه ۲۰۹ آمده است:

ز جور زلف و ابرویش خواهد رست هند و چین

به شمیر ادا تسخیر ایران کرده می آید

درون مایه ی این چکامه روشن می سازد، که دلداری درانی افغان یا پشاور نشین نیست، دلداری در ایران می زیید و بت

یغمایی یا دلبر، که **هند و چین** را در بند گرفته است، به سوی دلداری، به سوی **ایران** می تازد، تا او را در بند خویش درآرد.

از می گساری با بانگ رباب و دف و کمانچه گرفته تا پرستش **خدای خورشید** در **خرابات**، **سرو زرتشت**، **آیین مهر** ورزی، سایه ی بال **هما**، **فرخ** یا **خدای شادمانی**، **روشنگری مغ**، **شوریدن منصور**، **جانفشانی پهلوانان** و **نیوکوکاری پادشاهان باستان**، همه نمایانگر این است، که چکامه سرای بیشتر از همه به خانگه (خانقاه) پیوند داشته، تا کلاه پر آشوب و بردگی انگریز.

باری، از نگر من نسک **کدام شاه شجاع؟** پدیده ی نوی در دانش نوشتار افغانستان است. این نسک نه تنها **دیوان شاه شجاع** را به سنجش می گزارد و با آوردن فرنود های خردپزیر می کوشید که نام **درانی** از روی آن بزداید، که از سرگزشت سرزمین و دانش نوشتار مان خرده می گیرد و دست به یخن چندین زادمان (نسل) از نویسندگان و استادان می برد، که چرا در پزیرفتن یا نپزیرفتن **دیوان** یاد شده، خاموش مانده اند؟ بخشی از پژوهشگران و خامه به دستان ایروزی دلیرانه بر پدیده های دیروز می نگرند و به آنها خردمندانه برخورد می کنند، ولی بخش بزرگی از **استادان** از ترس آنکه مبادا سامانه ی ادب‌سار کهن افغانستان برهم بخورد و به رسوایی کشانده شود، پژوهش های سنجشی و خرده گیر، مانند **نسک کدام شاه شجاع؟** را نادیده می گیرند و از کنار آن می گزرنند و یا به جای آنکه پژوهش را با فرنود های خردپزیر و ابزنند، گفتمان را به بیراهه میکشند.

استاد لطیف ناظمی، یکی از استادان سخن مان در نوشته ی خود پیرامون به سنجش‌گزاری نوشتار ادبی در **تارنمای دویچه ویله** می نویسد: «**نقد ادبی ما، نقد ذوقی است. ... نقد نویسی هم از راه می رسد و خامه برمی‌دارد و بی آنکه از زبان، از مبادی نقد ادبی ... معرفت و شناختی داشته باشد ... با نام مستعار زیر حجاب زنان ...**» نوشته را به سنجش می‌گزارد.

استاد ناظمی می پرسد که آیا سنجشگر مان **فروید**، **یاکوبسن**، **شکلوفسکی**، **هوسرل**، **لوکاج**، **باروت**، **لویی استراوس** و **دیگران** را می شناسد؟ آیا سنجشگر با **قیس رازی**، **نظامی عروضی**، **رادویانی**، **قابوس و شمگیر** آشنایی دارد؟ پس از درنگی دل کدبان **ناظمی** به سر می آید، همه **دوستان** سنجشگر بلند پایه ی ادب‌سار دری اش را از یاد می برد و می گوید: «**جایگاه نقد ما حقیر**» است.

باری، از خود می پرسیم که اگر کسی خواسته باشد **دیوانی** را به سنجش بگزارد، آیا خواندن و دریافتن **دیوان**، **سرودزمان دیوان**، **زندگینامه ی دیوانسرا** و **پهنای زیستش** برای سفرنگ و به سنجش گزاردن **دیوان بسنده** نمی کند؟ **بیگمان**، بد نیست که سنجشگر **شکلوفسکی**، **هوسرل**، **لوکاج**، **باروت**، **لویی استراوس** و **دیگران** را هم بخواند.

از نگر من، این گونه برخورد ها گرداگرد سنجشگر را دیوار آهنین می کشد و از آزادی اش می کاهد. همین خوازه بندی و به گردا گرد خود چهارچوب درست کردن ها است، که در ادب‌سار مان نوآوری پدید نیامده است. زادم‌ان در زادم‌ان یکنواخت پیش رفته ایم، نوشتار دیگران را خوانده ایم و بی افزودن و کاستن یا پرس و جوی، آن را پس داده ایم.

اگر **غلام محمد غبار** در " **افغانستان در مسیر تاریخ**" می نویسد که **شاه شجاع درانی** چکامه سرا بود، **محمد حیدر ژوبل** هم می نویسد، که **شاه شجاع درانی** چکامه سرا بود. **محمد ابرهیم صفا** هم می نویسد، که **شاه شجاع درانی** چکامه سرا بود. **صفا** یک گام از دیگران پیشتر می گزارد و میگوید، که **حافظ نامی** دیوانش را **دیده بود!**

پس از سالیان به درازی **محمد صدیق فرهنگ** هم می نویسد، که **شاه شجاع درانی** چکامه سرا بود. و از همه پرمزه تر **دانشمندان ادب‌سار ایران** هم در **دانشنامه ادب فارسی** می نویسند که **شاه شجاع درانی** چکامه سرا بود! ولی هیچکس نمی پرسد، که:

- اگر **شاه شجاع درانی** چکامه سرا بود، پس چرا دیوانش پس از هشت تا ده دهه پس از مرگش از سوی یک بازرگان **هندی** در **لاهور** به چاپ رسید؟
- اگر **شاه شجاع درانی** چکامه سرا بود، چرا درباریان از چکامه هایش یاد نکرده اند؟
- اگر **شاه شجاع درانی** چکامه سرا بود، چرا در همه جای از **واقعات شاه شجاع** سخن به میان آمده است، ولی از این دیوان نشانه‌ی نیست؟
- اگر **شاه شجاع درانی** چکامه سرا بود، چرا چکامه های **واقعات شاه شجاع درانی** و **دیوان شاه شجاع** با هم نزدیکی یا همخوانی ندارد؟
- اگر **شاه شجاع درانی** چکامه سرا بود، چرا **واقعات شاه شجاع** در افغانستان به چاپ رسید و به بیرون از مرز رفت، ولی **دیوان شاه شجاع** به بیرون از مرز به چاپ رسید و به درون آمد؟
- اگر **شاه شجاع درانی** چکامه سرا بود، پس چرا پدیده های که در دیوان به کار رفته است، همخوانی به **درانی** و زمانش ندارد؟
- اگر **شاه شجاع درانی** چکامه سرا بود، چرا پدر بزرگش به زبان پشتو چکامه می سرود، ولی نواسه که گویا در **دربار بزرگ** شده است، از آن بویی نبرده است؟

و ...

باید کمی کوتاه بیاییم، زمان آن گزشته است که با چشمان بابو بابچه به پدیده ها بنگریم. **سهراب سپهری** می گوید: **پشت سر خستگی تاریخ است**، ولی در سرزمین مان بدبختانه **پشت سر نه تنها خستگی تاریخ، که خستگی فرهنگ است**. اگر امروز کسی بیاید و با چشمان شسته به پدیده ها بنگرد و با

فرنود های خردپزیر و فرنودسار (منطق) سره را از ناسره جدا بسازد، سرگزشت ادبسار سرزمین مان را به سنجش بگزارد، باید با نوشته اش خردمندانه برخورد کنیم. درست نیست که بگوییم، سنجشگر تیری در هوا رها کرده و به امید آنست که به آماجی بخورد. خوب، اگر اینگونه سنجش نادرست و بی ارزش است، پس نیازی نیست که از آن یاد کنیم و آن را **تیری در هوا** بنامیم و اگر به آن ارزش می دهیم، پس چرا خردمندانه به آن نمی نگریم و پاسخ نمی دهیم؟

نسک کدام شاه شجاع؟ تیری نیست که در هوا رها شده باشد. این نسک تیری است که به سوی آماج رها شده و در دل آماج فرو رفته است. از این که ما آن را نمی خواهیم ببینیم یا بپزیریم و یا هوای ابری فرهنگ مان از تابیدن آن جلوگیری می کند، مهند (مهم) نیست، هوا همیشه ابری نمی ماند، سرانجام توفان راه را برای درخشیدن پرتو باز می سازد. باری، ده ها فرنود خردپزیر در نسک **کدام شاه شجاع؟** نمایانگر آنست که تننامه ی دیوان یاد شده به **درانی** و **زمان درانی** نمی خواند و فرنودساران آشکار شده است که این دیوان از آن **شاه شجاع درانی** نمی تواند باشد. اگر سرگزشت نویسان کوتاهی کرده اند، اگر استادان ناآگاهانه انگشتان ماشه ای و تفنگ زن را به جای انگشتان خامه به دست گرفته اند، اگر چکامه سرایان یک جنگجوی همیشه در نبرد را به جای یک پشمینه پوش گرفته اند و اگر خنیاگران از سروده ی کسی به نام کس دیگری آهنگ ساخته اند، من و شما نباید هر چیز را کورکورانه بپزیریم و بگزاریم که **نادرستی** خرسوار از زیر ریش مان بگذرد و دانش نوشتار مان را خوار بسازیم.

دیدگاه ها

کدبان **هروی فرهنگ دوست** در تارنمای **خاوران** می نویسد، که **کار شما ستودنی است.**

از آنجاییکه **هروی فرهنگ دوست** بر ناب نویسی زبان مادری ارج میگذارد، ناب نویسی این نسک را هم شایان ستایش می داند.

کدبان **رحیل** در همان تارنما می نویسد که **دربار احمدشاهی و تیمور شاهی یک دربار فارسی زبان است. . . پس درانی بودن نمی تواند او را از فارسی زبان بودن و دانستن ادبیات فارسی باز دارد.**

اگر **دربار احمد شاهی** یک **دربار فارسی گوی** و **فارسی نویس** بوده باشد، دور از خرد نیست، این **دربار** می تواند پشتو گوی هم باشد، زیرا **شاه درانی** به زبان پشتو هم چکامه سروده است.

گفته ی کدبان رحیل درست است، دربار احمد شاه درانی می تواند یک دربار پارسی بوده باشد، زیرا احمد شاه درانی کودکی اش را در هرات و جوانی اش را دربار نادر افشار گزرانده است. مگر اندوخته های پدرکلان و دربار فارسی نمی تواند پشتیبانه ی ادبی نواسه ای باشد، که ده یا دوازده سال پس از مرگ پدرکلان زاده شده است.

شاه محمد در تارنمای **خاوران** می نویسد، که **شاه شجاع درانی** چکامه سرا بود و چون مادرش از کلاه سرخان (قزلباش) بود، زبان مادری اش پارسی بود. **شاه شجاع درانی** زبان های پارسی، تازی، انگریزی و هندی خوب میدانست. خوب، آموختن انگریزی و هندی خردپزیر است، زیرا کدخدایانش این دو زبان را می دانستند، ولی **شاه محمد** فرهیخته نمی گوید، که پارسی و تازی را **شاه شجاع درانی** از کجا و در چه زمان آموخته است.

او می نویسد که گویا مادر **شاه شجاع درانی** از کلاه سرخان بوده است. یکم، در سرگذشت سرزمین افغانستان آمده است که **شاه شجاع درانی** از سوی مادر **یوسف زایی** بوده است. دوم، زبان مادری کلاه سرخان تورکی آذربایجانی بود و نه پارسی. زبان پارسی را **شاه عباس یکم** زبان میانجی و درباری ساخت. کدبان **مصلح سلجوقی** در «سر خطی بر کتاب کدام شاه شجاع» در تارنمای **گفتمان** می نویسد: ... **چطور ممکن است ... شاه شجاع درانی** یک شاعر باشد ... **تعریفی** که از شعر در ذهن خودم داشتم، هرگز نمی توانستم این را بپذیرم که بیان احساس و عواطف انسانی از شخصی تراوش کند که عامل مشکلات بس عظیم برای انسان های همان خطه یی شده است که گویا برای شان شعر احساسی سروده است.

کدبان **سلجوقی** در پیوست آن می نویسد: ... گویند روزی انوری ... از محله گذر می کرد که چشمش به شخصی افتاد که بر بلندای تپه یی شعری می خواند و چون دقت نمود، شعر را از آن خود یافت ... انوری گفت: شعر از کیست؟ شخص گفت: سروده خودم است ... انوری گفت: این شعر مگر از انوری نیست؟ ... شخص گفت: ... خودم انوری می باشم. انوری گفت: وقاحت شعر دزدی را دیده بودم اما شاعر دزدی را نیز امروز به چشم باز مشاهده نمودم.

کدبان **بشیر سخاورز** پژوهشگر در یک نامه نویسی، یادآور شد که **شاه شجاع درانی** چکامه سرا بود.

از ایشان پرسیدم که اگر این دیوان از آن **شاه شجاع درانی** است، پس چرا در این دیوان که دارای بیش از پنجم سروده است، نه از خودش، نه از پهنه ی زیستش، نه از دودمانش، نه از روزگارش و نه ... یاد کرده است؟ ایشان نوشتند: **بگذارید که در این زمینه با هم زیر دو چتر متفاوت بسر بریم.**

کدبان **سخاورز** با این گپش دروازه ی **گفتمان** را باز و آزاد گذاشت و پیام داد که **همدیگر** را به زودی در میدان نبرد یا سازش خواهیم دید.

کدبان **نصیر مهرین** در یک جستار خواندنی و چشمگیر به نام **درنگ ناباورانه**، که در تارنمای کابل نات به چاپ رسیده است، می نویسد، که هنگامی کسی برای نخستین بار ... برمی خیزد و پذیرفته های دیرینه و کوچیده ازین اثر به آن اثر را تردید می کند، نمی خواهد و یا نمی تواند چنان سهل و ساده آن را قبول کند. احساس آفرین باد را بار می آورد. ... دیری است که نااندیشیده و ناپوییده، بسا ازگفته و نوشته ها را پذیرفته ایم. بدون اندک تأمل درصحت و سقم و بدون کاربرد نقد و سنجش.

از اینکه سرانجام کسی خوازه (چوب بندی) های از پیش تیار شده را در هم می شکند، دیوار های ترس و بیم دروغین را فرومیریزد و به جای سرکوبی، با چشمان شسته به سرگذشت ادب‌سار ما می نگرد و می گوید **دیری است که نااندیشیده و ناپوییده، بسا ازگفته و نوشته ها را پذیرفته ایم**، ستودنی است، زیرا این گونه پیام ها بیدار کننده و هوشدار دهنده است.

کدبان **مهرین** در پیوند با گفتارش می نویسد که گویا **دریافت های اشتباه آمیز وی (چکاوک)، کیفیت پذیرش اشعار و درکل دیوان شاه شجاع را بالا می برد.**

ناگزیر نسک **کدام شاه شجاع؟** دیوان یاد شده را از زیر آوار در می آورد، ولی فرنودسارانه واژه ی **درانی** را از روی دیوان می زداید و آشکار می سازد، که این دیوان به **شاه شجاع درانی** پیوندی ندارد. هرکس که این **دیوان** را بخواند و **شاه شجاع درانی** را بشناسد، به پرسش های فراوانی بر می خورد، که چرا **دلبر شاه شجاع درانی**، شاه افغانستان **به تسخیر ایران** می رود؟ چرا **شاه شجاع درانی میخانه ی شیراز** را برهم می زند؟ چرا **شاه شجاع درانی** از **دشت کربلا** یاد می کند؟ چرا **شاه شجاع درانی** در سروده اش واژه های **گویشی ایران احسن، بی تمیز، نیم، آری** و ... را به کار می برد؟

اگر بگوییم که **شاه شجاع درانی** با این کارش مرزها را درهم می شکند و جهانی می اندیشد، می پرسیم که پس چرا از **دگرگونی های تکان دهنده ی جهانی مانند بازگشت بزرگ فرانسه**، روی کار آمدن و جهانگشایی **ناپلیون**، روی کار آمدن **غاجار** در ایران، **ترس انگریزها** از بهر از دست دادن **هند** و ... یاد نمی کند؟

در زمان **شاه شجاع درانی** جهان و افغانستان در آتش لشکر کشی و جنگ فریاد می کشید، ولی **شاه شجاع** در **گرداگرد برهم زدن میخانه ی شیراز** می چرخد، این نشان می دهد که این چکامه، سروده ی آن زمان نیست.

کدبان مهرین می نویسد که ... یافته های مطالعات تاریخی نابسندۀ وی که به عنوان وسیلهء سنجش به کار می روند، استنباطی را در دستش نهاده اند، که انتساب اشعار را به شاه شجاع درانی ناپذیرفتنی نموده است.

یکی از ویژگی های دانش نوشتار یا ادبصار در این است که یافته و پژوهش پیرامون یک پدیده سد در سد و پوره شده نمی تواند، زیرا وارونه ی دانش های زادی (علوم طبعی)، پژوهش در ادبصار مرز ندارد. پس اگر یافته ها و پژوهش های من پیرامون دیوان و شاه شجاع درانی از سرگزشت سرزمین و سرگزشت دانش نوشتار مان بسنده نکند، جای نگرانی نیست. سرانجام استادان ادبصار و پژوهشگران مان این تهیگاه را پر خواهند کرد و خواهند گفت که چرا شاه افغانستان از بد مستی، میخانه ی شیراز را بر هم می زند و دلبر یغمایی شاه افغانستان می خواهد ایران را در بندش بکشد؟

کدبان مهرین می نویسد ... در زمانه یی درانی ها که اندک وزش باد شعر سرایی و شعر خوانی وجود داشت، زمینه های آن را نباید فراموش نمود. شاید دربار احمد شاه درانی زمینه ی خوبی برای چکامه سرایی بوده باشد و پسرانش از آن بهره ای برده باشند، مگر نواسه ی که دوازده سال پس از مرگ پدرکلان چشم گشوده باشد، وزش باد چکامه ی درباری به رویش بسته می ماند.

چنانکه سرگزشت سرزمین مان آشکار می سازد، وزش باد چکامه ی دربار پدر هم کار ساز نیست، زیرا در دهه ای یکم زندگی شاه شجاع درانی پدرش در می گزرد. تیمور شاه درانی در سال ۱۱۷۲ خورشیدی در می گزرد و پسرش شاه شجاع درانی در سال ۱۱۶۴ خورشیدی زاده می شود، به این آرش که شاه شجاع درانی در آن هنگام هشت سال بیش ندارد و بویی از دربار هنری یا بی هنری پدر نمی برد.

کدبان مهرین پیوسته به نوشته اش می نویسد: درست است که زمانهء پادشاهی احمد شاه ابدالی، زمانهء سامانیان، غزنویان ... و تیموریان نیست. ببینید در همان زمان ها هم چکامه سرایان درباری دارای دیوان بودند، ولی شاهان شنونده بودند. اگر بگیریم که درباریان و شاهان هر دو گروه چکامه می سرودند، چکامه سرایان در سرودن همیشه یک گام از شاهان پیش بودند. در این جا وارونه ی آن است، نخست در زمان شاه شجاع درانی درباری نبوده که چکامه سرایان گرد بیایند و چکامه بسرایند، دو دیگر سرگزشت ادبصار مان می گوید که پس از احمد شاه درانی هنر و ادبصار رو به نابودی می رود.

کدبان مهرین می نویسد: اگر از جنگ های متعدد احمدشاه ابدالی در تاریخ یاد می شود، حاصل برداشت، نبود فرصت

برای سرایش شعر نیست. معنی نفی مطلق حضور ادبی، معنی بی بهره گی از کتاب و دانش و کتابخانه را نیز نمی دهد. این طور نیست که شعر و شاعری حضور نداشته است. مهم آن است که اندازه را دریابیم.

سخن بر سر احمد شاه نیست، درست است احمد شاه به پارسی و پشتو چکامه سروده است، سخن بر سر نواسه یا نواسه ها است. نواسه های که هرکدام خود را پادشاه می دانستند و از بهر به تخت نشستن، به دست خود شان نابود می شدند.

کدبان مهرین می نویسد: اگر از منبع پیشینه و یک فرد انگلیسی نام ببریم، نوشتهء همانا نوشتهء مونت استوارت الفنستون مشهور است. وی درین زمینه می نویسد: " احمدشاه شیفتهء دانش و ادب بود و هفتهء یک بار « مجلس علما» در حضور او منعقد می شد. این مجالس با مباحثات دینی و فقهی آغاز می شد و با شعر و ادب و علم پایان می یافت و گاه تا سپیده دم به درازا می کشید. درین مجالس تیمورشاه هم حضور می داشت و معمولاً اشعارش را می خواند. این رسم هنوز ادامه دارد. تیمورشاه دیوان شعری به زبان فارسی دارد. که نشاندندهء طبع والای اوست. ولی گویند اشعارش را فروغی تصحیح می کرده است.

از نوشتار الفنستون چنان برداشت می شود، که گویا او احمد شاه را از نزدیک دیده و می شناخته، ناگزیر تیمور هم کسی بوده که با الفنستون شیشت و برخاست داشته است. ولی سرگزشت نویسان می نویسند، که الفنستون در سال ۱۱۷۶ خورشیدی که هفده سال بیش ندارد، برای نخستین بار به هند می رود. هنگامی الفنستون به هندوستان می آید، چهار سال از مرگ تیمور شاه و بیست و چهار سال از مرگ احمدشاه در میگذرد.

کدبان مهرین می نویسد: اما توضیحی را که از احمدشاه آوردیم حامل این منظور است که دربار او زمینه های مساعد را برای فرزندان و نواسه گان بار آورده بود که بخوانند و بنویسند و تا حدودی از دانش روز بهره مند شوند.

اگر تیمور شاه در دربار احمد شاه بزرگ شده باشد، خردپزیر است، ولی نواسه ها هنگامی زاده شده اند، که از دربار و چکامه سرایی نشانه ی نبود، تیمور بیشتر با زنان می جوشید تا با چکامه سرایان و پس از او هم جنگ خاندانی بر سر دیهیم پادشاهی درگرفته بود.

کدبان مهرین می نویسد: تردیدی نتوان داشت که تفنگ یا نماد خونریزی های آن زمانه، که از طرف چکاوک گرامی به کار رفته است، بر بسا از خلق خدای در هند به ویژه بر سکهها در جنگ پانی پت شام سیاهی را چیره نمود. اما حاصلی که برای فرزندان و نواسه های احمد شاه ابدالی داشت، فرصت

های بود برای آرام زیستن. حتا سربردن درتعیش و خوشگذرانی و زن باره گی کم همتا. توسل آنها به سرایش.

کدام آرام زیستن؟ آیا ستیز خانوادگی بر سر تخت پادشاهی را میتوان آرام زیستن نامید؟ آیا کشتن و کور کردن برادر، آرام زیستن است؟ آیا خوشگذرانی و آرامی در میدان جنگ هم شدنی است؟

در میدان جنگ سرودن چکامه دور از خرد نیست، ولی میدان جنگ چکامه ی رزمی می زاید و نه اِشغی و درویشی.

کدبان مهرین می نویسد: در چارچوب چنان امکانات درباری، باری بیندیشیم که شجاع الملک کودک چه در زمان پادشاهی تیمورشاه (1186-1207) و چه طی سالیانی که برادرعینی اش زمانشاه پادشاه بود (1207-1215)، بهترین فرصت ها را در اختیار داشت که با کتاب مشغول باشد، شعر بخواند و شعر بسراید.

شاه شجاع در زمان مرگ پدرش هفت - هشت سال بیش نداشت و چنان که در سرگزشت سرزمین مان آمده است، او در نه سالگی استاندار سیستان شد و از دربار بیرون رانده شد. پس این کودک، نمی تواند آن کودک باشد که در یک شب ره سد ساله رفته است.

کدبان مهرین می نویسد: اما با نگریستن به وضعیت زنده گی تقریبا (30) سی سالی که شاه شجاع درهند سپری نمود، زمینه های مساعد رجوع به سرایش شعر بسیار قرین به پذیرش است.

درست مانند این است که اکنون انگریزها سرکرده ی طالبان را خورد و خوراک و پوشاک و ... بدهند و بگزارند که در پاکستان چکامه های درویشانه بسراید، اگر چکامه هم بسراید، باید رزمی و به سود کدخدایان باشد.

کدبان مهرین می نویسد: در خط اول تماس ها و فعالیت سیاسی و نظامی فرماندهان انگلسی قرار داشتند. شاه شجاع در قصر بالاحصار به عنوان نظاره گر وسواسی و دچار بحران های مختلف نشسته بود.

خوب، کسی که دچار چالش روانی باشد، یا هیچ سروده نمی تواند یا چالش در چکامه اش نمودار می شود.

کدبان مهرین می نویسد: شاه شجاع درموقعیت امان الله خان نبود که درایتالیا کمتر با هموطنان همزبان خود روبرو می شد. شاه شجاع با حرم و آرگاه و بارگاه و خدمتگاران بسیاری در آنجا زندگی می نمود.

در سرگزشت سرزمین افغانستان آمده است که **شاه شجاع** با چادری همراه خانواده اش از زندان سنگ گریخت، **بشیر سخاورد** در بخش ششم **شاه شجاع درانی** در تارنگای **کابل** نات می نویسد، که **شاه شجاع درانی** با شمار کمی در آنجا می زیست و به شمار لشکرش در میانه ی راه افزوده شد.

کدبان **مهرین** می نویسد: کاربرد **واژه ترک** و **واژه های ترکی پیشینه دارند**.

آنچه مسلم است که **دربرخ** از **اشعارکنایه** بی است از **زیبا روی و معشوق**. و در **برخی از تاخت و تازهای نظامی** که **ترکان** با **دلیری** به راه انداخته بودند. این دو صفت سبب **توجه شاعران و توجه نمادین آنها شده است**.

واژه ی تورک در دانش نوشتار مان به چندین گونه به کار رفته است. یکی در داستان از **تورک** یاد می کند، **دو دیگر** از **شاهان تورکی** می نویسد، سه دیگر در نوشتن **سرگزشت سرزمین مان** از **لشکرکشی های تورکان** یاد می کند. برای نمونه **ناصر خسرو** در داستانی می گوید ... که **ایشان ترکان بوده اند، تازی نبودند**.

اقبال لاهوری می نویسد: **خویشتن را ترک و افغان خوانده ای. یا ترک و تاجیک و عرب و هندوی و ...**

کدبان **نصیر مهرین** از کار برد **واژه ی تورک** در **چکامه ی تیمورشاه درانی** یاد می کند:

چون از کمین سرما ترکان کمان گشادند

بر کوهسار کابل خفتان ز نقره دادند

در اینجا سخن از همانندی **دلیر** به **تورک** نیست. **تیموریک** فرهنگ **تاریخی** را به **چکامه** درآورده است.

سپس کدبان نصیر مهرین از **ابراهیم صفا** گفتاوردی **پیرامون** **واژه ی تورک** می آورد:

خود چو سر بر تسلیم جفایت دادیم

اینکه ترکانه به ما تاخته یی یعنی چه

این تک **چکامه** دارای سه برداشت است: برداشت **یکم** از **تاخت و تاز** و **لشکرکشی تورکان** سخن می گوید. برداشت **دوم** سخن از **پیمان شکنی** **خوبروی تورک** است، که به گفته ی **پیر شیراز**: **به تورکان دل مده حافظ**. برداشت **سوم** **پدیده ی نوی** است که **برخی از پارس ها** **تورک** ها را **یک پله پایین تر** از **خویش** می پندارند.

در تک چکامه میتوان چنین برداشت که خردمندان سر در برابر فرود آوردیم و تو بیخردانه بر ما می تازی.

کدبان مهرین سپس می نویسد: که در نثر تاریخی نیز به گونه های از تاخت و تاز ترک ویا ایلجار ترک آمده است. بدون آنکه نویسندگان در آن جا زیسته باشد

گزارش یک رویداد، از همانند ساختن دلبر به یک پدیده جداست. گزارش شنیده و یا خوانده می شود و دوباره پس داده می شود، ولی همانند ساختن اندام دلبر به سرو یا شمشاد، هنگامی درست است، که سراینده سرو و شمشاد را بشناسد و یا دیده باشد. تا کسی فرخار را نشناسد و آنجا را ندیده باشد، چگونه می تواند از بلبلان هزار داستان، از خوب رویان، از آب زرآلود و یا از پسته زارانش نام برد. تا کسی به هرات نبوده باشد، نمی تواند از شام هرات و آفتاب نشست آن سخن بگوید، شنیدن کی بود مانند دیدن؟

آنکه از ایشخ تورک و دل دادن به تورک سخن میراند و دلبرش را به خوبروی تورک همانند می سازد، کسی است، که خوبروی تورک را دیده و به او پیوند دارد. نادیده و ناچشیده که نمی شود یک پدیده را به پدیده دیگری همانند ساخت. به گفته ی بیدل:

بت هندی کی از درد سر تورکان خبر دارد

ریشه ی انگیزه در آشنایی با پدیده ها است. تا کسی گل بادام را ندیده باشد و نشناسد، انگیزه ی برایش دست نمی دهد، که آن را در چکامه اش بیاورد و پیروزمندان بستايد. به گفته ی مولانا رومی:

در کف هرکس اگر شعی بودی

اختلاف از گفت شان بیرون شدی

اگر شناخت و آگاهی نباشد، یکی پیل را به پایه همانند می سازد، دیگری از آن بادپکه می سازد و سه دیگر آن را تخت روان می انگارد.

از بهر این است که بیدل به جای سرودن به تورک خوبروی به برهن زاده می سرايد:

بیدل من و بیکاری و معشوغ تراشی

جز شوق برهن، صنمی نیست در اینجا

بیدل در جای دیگر می فرماید:

تشنه لب باید گزشت از وصل معشوقان هند

هیچ ننگی در برهن زادگان چون بوس نیست

هیچکس بی پیوند یا بی برخوردار با پدیده ها آنها را در نوشته و یا سروده اش نمی آورد. چکامه سرای **کندهاری** به جای همانند ساختن خوبرویش به ترک شیرازی، راسته می گوید: **الا شاه کوکو جان کندهاری را قربان.**

چکامه سرای هراتی به **سیه موی هراتی** می سراید، یا دختر هرات را به **شاخ نبات** همانند می سازد: **من دختر هراتم چون شاخه ی نباتم.**

چکامه سرای تاجیک زیبایی و دلربایی را در **فرخار و دختر فرخار** می بیند. و چکامه سرای **کابلی** هم به جای آنکه به **ترک شیرازی** دل ببندد یا بیاندیشد، می سراید، که **دختر کابل، جدایی سخت است.**

حافظ شیرازی زیبایی را در تورک شیرازی می بیند، از بهر این سمرقند و بخارا را برایش می بخشد. فریدالدین **عطار** از مزه و شیرینی و خوی تورک آگاه است، که میگوید:

لب شیرین ترکان تروش روی

به نطق تلخ شورانگیز هر سوی

بهر روز و پیروز باشید.